

سفری به روم باستان

❗ حالا که چند وقتی است داریم دور دنیا را با داستان می‌گردیم، موافقتی به ۱۹ قرن قبل سفر کنیم؟ می‌خواهیم سری بزنیم به روم سال ۶۰ میلادی. وقتی نرون یکی از بی‌رحم‌ترین پادشاهان تاریخ حکومت می‌کرد.



زهرا راستگویی

قفسه کتاب

از همین حالا بدرد خون را دیده‌اید. قتل، آتش‌سوزی، شیرهای گرسنه و در نهایت جنگ گلاادیاتورها. داستان وقتی جذاب‌تر می‌شود که نرون، عامل تمام این دیوانگی‌ها، سازی به دست بگیرد، شعر بخواند و ادعا کند بهترین شاعر روی زمین است. بین آن همه، چه کسی جرات دارد که خلافتش را بگوید؟ اگر توی شهر قدم

بزنیم صدای غرش شیرهای خشمگین را می‌شنویم، صدای هیاهوی مردم برای تماشای گلاادیاتورها، چند اشراف‌زاده سوار بر تخت روان و آدم‌هایی که سرشان گرم کار خود است. «کجا می‌روی؟»

نوشته هنریک

سینکیویچ یکی از بزرگان نوبل

ادبیات است. این جایزه را برای «خدمت و شایستگی برجسته وی به‌عنوان یک نویسنده حماسی» به او داده‌اند. این کتاب هم یکی از همان حماسه‌هاست. نویسنده برایمان داستانی تاریخی می‌گوید؛ از آن داستان‌های عجیبی که فکر می‌کنیم دیگر هیچ وقت اتفاق نخواهد افتاد. «کجا می‌روی» یک رمان است، پس نباید انتظار داشته باشیم دقیقاً تمام اتفاقات تاریخ را برایمان گفته باشد، شخصیت‌هایش آدم‌های واقعی باشند و داستان موبه‌مو در گذشته رخ داده باشد. اگر کسی برایمان می‌گفت در همین زمانه خودمان عشقی چنین و چنان وجود داشته قطعاً باور نمی‌کردیم. حالا سینکیویچ برایمان از عشقی عجیب می‌گوید میان یکی از جنگجویان رومی و شاهزاده‌ای به اسارت گرفته‌شده و ما باورش می‌کنیم. سه روایت مهم در کتاب همزمان با هم پیش می‌روند: اولی داستان سال‌های آخر حکومت نرون و کارهای اوست. آن سال‌ها که دیگر سکه‌های فیلسوف به امشاوره نمی‌دهد و پادشاه به سرعت به سمت سقوط پیش می‌رود. دومی ماجرای عشقی است که درباره‌اش حرف زدیم و سومین خط داستان، ماجرای گسترش مسیحیت است در روم.

پس از عیسی (ع)، پطروس به دنبال ماجرای که علت نامگذاری این کتاب هم هست و در داستان می‌خوانیم، راهی روم می‌شود تا در شرایطی که پادشاه به هیچ مسیحی رحم نمی‌کند، دور هم جمع‌شان کند و آموزه‌های دین را به آنها منتقل کند.

هنر نویسنده آنجاست که این سه روایت را جوری با هم پیش می‌برد و به هم پیوند می‌زند که خواننده جذب قصه می‌شود و کتاب را زمین نمی‌گذارد. همه چیز در هم بافته شده است. عشق مارکوس به لیثیا به تصمیمات نرون وابسته است و از طرف دیگر آشنایی با مسیحیت تحول بزرگی در شخصیت‌های قصه به وجود می‌آورد.

اگر هوس یک داستان تاریخی پرحادثه کرده‌اید، «کجا

می‌روی؟» را فراموش نکنید. ❗

ملکه داستان کوتاه

خیلی قبل‌تر از آن‌که در سال ۲۰۱۳ برنده جایزه نوبل ادبیات شود، او را ملکه داستان می‌نامیدند، یکی از کسانی که می‌داند چطور کلمه‌ها را کنار هم بچیند و روایت‌ها را چگونه با واژه‌ها همراه کند که مخاطب محوش شود. آلیس مونرو، نویسنده کانادایی به‌زعم اغلب منتقدان جهان یکی از توان‌ترین نویسندگان داستان کوتاه امروز است. بسیاری بر این عقیده‌اند که او جامعه کتابخوان کانادا و آمریکای شمالی را با داستان کوتاه‌اش آشتی داده است. البته خودش می‌گوید هرگز قصد نداشته صرفاً نویسنده داستان کوتاه باشد؛ فکر می‌کرده مثل همه رمان خواهد نوشت ولی حالا دیگر می‌داند نگاهش به مسائل برای نوشتن رمان مناسب نیست. دوست دارد پایان داستان را در ذهنش مجسم کند و مطمئن باشد مثلاً تا کریسمس آن را تمام خواهد کرد و نمی‌داند نویسنده‌ها چطور روی پروژه‌های طولانی مثل رمان با پایان باز کار می‌کنند.



آلیس مونرو آشتی‌دهنده بسیاری از مخاطبان با داستان کوتاه است

عشق و یخ



زینب مرتضایی‌فرد

روزنامه نگار کتاب

❗ زمستان خیلی سردی است، خانم معلم توی قطار است و می‌داند باید کلی برف و یخ را تماشا کند تا برسد به محل کار تازه‌اش. یک مدرسه غیرمعمول که باید در آن خیلی مراقب باشد و همین سردی هوا هم به‌ما می‌گوید قرار نیست روزهای گرمی در انتظار او و همراهانش یعنی ما باشد. خانم معلم قرار است در مدرسه‌ای که مخصوص نگهداری بچه‌های مبتلا به بیماری سل است، کارش را شروع کند و در واقع مشغول آموزش به بچه‌هایی شود که بعضی از آنها شاید شب را هم دوام

نیابند و به روز بعد نرسند.

این ماجرا که خودش به حد کافی ناراحت‌کننده است، حالا فکر کنید عشق هم مثل اجل معلق وسط این دشواری‌ها پیدایش شود و مثل همیشه کلی دردسر به بار بیاورد. ویوین رفته‌رفته عاشق دکتر می‌شود، دکتر آلیستر، همان مردی که رئیس مرکز نگهداری کودکان مسلول است و البته همه پرستاران و کارکنان انگار از ابتدا با رفتار سرد و نگاه‌هایشان به او می‌گویند که حضورش موقت است.

ویوین تاک که به دلیل معلم بودن، میس تاک نامیده می‌شود، خیلی زود به خانه دکتر دعوت شده و ارتباط‌شان صمیمی می‌شود. او محو کتابخانه دکتر شده و کم‌کم این موقعیت را پیدا می‌کند که کلید خانه برای استفاده از کتاب‌ها در اختیارش قرار بگیرد. در تمام این مراحل و روزهای حضورش در مدرسه، با مری دختر یکی از خدمتکارها هم دوست و سرگرم است. دختری که آلیستر هم خیلی دوستش دارد و او را به خانه‌اش راه می‌دهد. ویوین در خانه سرد آلیستر گرمایی موقتی را کنار قفسه کتاب‌ها و شومینه تجربه می‌کند و دلخوش می‌شود به طولانی شدن این اتفاق. این دلخوشی را هم طبیعتاً آلیستر در دل او می‌اندازد و امیدوارش می‌کند به فردایی که با هم ازدواج و زندگی کنند. عشق دکتر آلیستر و میس تاک خیلی زود اوج می‌گیرد و ویوین خود را در اوج خوشبختی می‌بیند اما مثل همه عشق‌ها، مثل داستان‌ها و البته مثل زندگی واقعی چنین احساساتی اصولاً یا عمر کوتاه دارد یا مانع بزرگ! وقتی

این دو نفر در مسیر هستند که بروند

و ازدواج‌شان را ثبت کنند، و ویوین

زیباترین لباسی که دارد را پوشیده و

در رستورانی بین راهی غذا می‌خورند،

ویوین نمی‌تواند تصورش را هم بکند

که ماجرای آنها هم مثل

